**باسمه تعالی**

[عدم تنافی در منتهی طبق مبنای نخست 1](#_Toc470382891)

[عدم تنافی در منتهی طبق مبنای مشهور 2](#_Toc470382892)

[عدم تنافی در منتهی طبق مبنای سوم 3](#_Toc470382893)

[مناقشه: غرض از تکلیف حسن احتیاط 6](#_Toc470382894)

[جواب: اثبات نشدن نتیجه با مقدمه مذکور 6](#_Toc470382895)

**موضوع**: تعارض/مقدمات/تعریف/خروج تزاحم از تعریف/مبحث تزاحم/تنبیهات /تنبیه چهارم:وصول شرط تزاحم

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در تنبیه چهارم در این واقع است که آیا احکام و مباحث سابقه تزاحم همانطور که که در متزاحمین واصلین جاری است در متزاحمینی که یکی واصل شده است و دیگری واصل نشده جاری است؟ و گذشت که سرچشمه مشکل تنافی در متزاحمین وحدت قدرت است و باید مبانی اشتراط قدرت را ملاحظه کرده و در محل بحث تحلیل نماییم تا روشن شود آیا آن سرچشمه فقط در جایی است که هر دو خطاب واصل شده باشند یا اعم است حتی در فرضی که یکی واصل نشده باشد؟ و گفته شد مبانی اشتراط قدرت سه مبنا است. 1. قدرت شرط تنجز (برخی از جمله محقق خویی در محاضرات) 2. قدرت شرط فعلیت (مشهور) 3. قدرت شرط داعی (محقق نائینی).

عدم تنافی در منتهی طبق مبنای نخست

جلسه گذشته نحوه بیان اشتراط قدرت در تنجز را ارائه ندادیم.

بیان

مشهور دلیل اشتراط قدرت را قبح تکلیف عاجز می دانند و مرحوم محقق خویی سخن مشهور می پذیرند لکن ادعا دارند که مقتضای حکم عقل به قبح تکلیف عاجز آن است که قدرت شرط تنجز باشد.

برگشت قبح تکلیف عاجز لباً قبح استحقاق عقوبت عاجز است. عقل عقاب عاجز را در فرض مخالفت قبیح و ظلم میداند. وقتی عقابش قبیح است، استحقاق عقوبت هم ندارد، در نتیجه تکلیف در حق عاجز استحقاق عقوبت و تنجز ندارد و تنجز همان استحقاق عقوبت است. تنجز یعنی تکلیف به گونه ای است که اگر عبد با آن مخالفت کند مستحق عقوبت است.

و زمانی که تنجز و استحقاق عقوبت عاجز قبیح بود نتیجه می گیریم که قدرت شرط تنجز تکلیف است نه شرط فعلیت تکلیف. تکلیف در حق عاجز فعلی است اما استحقاق عقوبت ندارد.

وجود تنافی در واصلین

با توجه به بیان اشتراط قدرت در تنجز تکلیف روشن می شود که اگر متزاحمین هر دو واصل باشند، تنجز هر دو تکلیف مشکل ایجاد میکند، معنا ندارد نسبت به عاجز هر دو استحقاق عقوبت بیاورند، این تکلیف میگوید: من هستم و استحقاق عبوبت دارم، آن تکلیف میگوید: من هستم و استحقاق عقوبت می آورم، دو استحقاق عقوبت قابل جمع نیست و مشکل و تنافی و تزاحم در مرحله تنجز است.

عدم تنافی در واصل و غیر واصل

در جایی که یکی از تکلیفین مجهول است مشکل تنافی وجود ندارد، اطلاق «صلّ» شامل است نسبت به جاهل به نجاست مسجد و شمول و تنجز آن هیچ مشکلی ندارد. تنجز یکی از متزاحمین [دون دیگری] هیچ اشکالی ندارد.

عدم تنافی در منتهی طبق مبنای مشهور

مشهور وجه اشتراط قدرت را قبح تکلیف عاجز میدانند. تکلیف شامل عاجزین نیست. قدرت شرط فعلیت تکلیف است و اگر قدرت نباشد تکلیفی نیست نه آنکه تکلیف هست اما عقاب ندارد.

بیان

دلیل مشهور در کلمات محقق صدر تبیین شده است. تکلیف عاجز قبیح است پس تکلیف مشروط به قدرت است، قبیح تکلیف عاجز از جهت استحقاق عقوبت نبوده و ربطی به آن ندارد، وجه قبح آن است که مولا به عاجز از پرواز نمیتواند دستور دهد «بپر» زیرا تکلیف موجب معصیت می شود. و قبیح است مولا کاری که کند که عبد بدون قدرت به معصیت مبتلی شود. قبیح است مولا عبدش را به تمرد وادارد.

تا کنون فکر کردید که چرا تکلیف عاجز قبیح است؟ چون فراهم کردن زمینه معصیت از مولا قبیح است، به زبان ساده ما عبدمان را تکلیف کنیم تا چوبش بزنیم قبح دارد. وقتی ما عبدمان را امر کنیم به چیزی که قدرت ندارد به دست خودمان کاری کردیم که مخالفت امر کند و عاصی باشد و این کار قبیح است.

مشابه مسأله جایی است که زمینه تمرد است فتوایی بدهی. مثلا اگر بگویی سیگار کشیدن حرام است میدانی تمرد می شود. ما کاری کنیم که انسان ها تمرد کنند کار خوبی نیست. و جایی که عبد قدرت ندارد مولا تکلیف کند به طور شدید نادرست و ناصواب است.

وجود تنافی در واصلین

طبق این مبنای در جایی که تکلیفین واصل هستند، هر دو تکلیف فعلی است و فعلیت هر دو مشکل ایجاد میکند، مثل اینکه هم بگوید «انقذ هذا» و هم بگوید «انقذ ذلک» و عبد بیش از یک قدرت ندارد و نمی شود هر دو فعلی باشند لذا خطاب ها تنافی و تصادم پیدا میکنند و یا مثل آخوند باید گفت خطابها تساقط پیدا میکنند یا باید معالجه شوند.

عدم تنافی در واصل و غیر واصل

در جایی که یکی واصل است و دیگری غیر واصل تصادمی وجود ندارد. «صل» واصله هنگام دخول وقت نماز میگوید نماز بخوان، و فرض آن است که «ازل» مجهول است و وجود آن در ظرف جهل با «صلِ» واصل درگیری و تنافی ندارد. وجود اطلاق «ازل»ِ اهم در حق عاجز با «صل»ی مهم تصادم ندارد، آنچه برای اطلاق «صل» مزاحمت و مشکل ایجاد میکرد عبارت بود از اطلاق «ازل». و اطلاق «ازل» در ظرف جهل مشکل ساز نیست چون شرط قدرت که ضیق است در ظرف جهل محقق نبوده و تکلیف فعلی نیست و این دو اطلاق با هم قابل اجتماعند. نکته تمرد اینجا وجود ندارد، عجز از روی جهل عبد را به تمرد وادار نمی کند.

مناقشه: وجود تکلیف غیر فعلی اثری ندارد! لغو است!

جواب: تکلیف به جهت اطلاق است و اطلاق خفیف المؤونه است و بلامانع.

عدم تنافی در منتهی طبق مبنای سوم

مرحوم محقق نائینی رحمه الله دلیل اشتراط قدرت را داعی میداند نه قبح تکلیف عاجز.

داعی و انیگزه مولا از تکلیف انبعاث و انزجار عبد است، و وقتی میتواند انیگزه اش انبعاث عبد باشد که او قادر باشد پس این داعی ضیق است و هنگامی که داعی ضیق شد مدعو هم ضیق خواهد بود در نتیجه قدرت شرط تکلیف است و فقط حصه مقدوره واجب است.

مبنایشان در وجه اعتبار قدرت آن مبنای معروف نیست و ما در محل کلام کاری با صحت و سقم سخن ایشان نداریم، هدف در محل کلام آن است که ملاحظه کنیم آیا با این مبنا بین متزاحمین وصلین و بین متزاحمین واصله و غیره واصله فرق وجود دارد یا نه؟

ما ادعا داریم که با این مبنا هم فرق وجود دارد، تنافی و تزاحم در واصلین وجود دارد و در واصل و غیر واصل وجود ندارد.

وجود تنافی در واصلین

غرض و انگیزه از تکلیف در جایی که هر دو تکلیف واصل شده است انبعاث و انزجار عبد است و عبد در تزاحم «صل» و «ازل» قدرت ندارد به هر دو منبعث شود. هم «صل» دعوت میکند و هم «ازل» و عبد بیش از یک قدرت ندارد و تکلیفین نمیتوانند به هر دو به نحو مطلق فعلی باشند، امکان ندارد عبد هر دو داعی را تأمین کند، لذا بین دو تکلیف تصادم و تنافی وجود دارد.

عدم تنافی در واصل و غیر واصل

**توهم**: در فرض جهل به یکی از متزاحمین توهم شده است که داعی ها با هم تزاحم دارند، چون شارع در ظرف جهل عبد هم انگیزه دارد که عبد مسجد را ازاله کند، انگیزه او از بین نرفته است و خیلی ناراحت است که عبد جاهل است، بنابراین طبق این مبنا فرقی بین جهل و علم نیست و هر دو تکلیف بالفعل وجود دارند و متصادم هستند.

**جواب توهم**: محقق صدر نیز به این توهم مجملا پاسخ داده اند. و جواب مفصل عبارت است از اینکه در ظرف جهل عبد به یکی از متزاحمین تنافی وجود ندارد چون داعی و انگیزه مولا از تکلیف انبعاث و انزجار فعلی نیست، بلکه انبعاث و انزجار اقتضائی است. شاهد این مدعی وجود تکلیف نسبت به انسان ها عاصی میباشد، در انسان های عاصی با اینکه انبعاث و انزجار فعلی وجود ندارد اما تکلیف نسبت به آنها محقق است. پس غرض از تکلیف انبعاث و انزجار فعلی نبوده انبعاث و انزجار اقتضائی است.

داعی بودن انبعاث فعلی هم در کلمات اصولیون است و هم در کلمات محقق اصفهانی. محقق اصفهانی می فرماید: «مولا میخواهد چیزی را جعل کند که امکان باعثیت دارد».[[1]](#footnote-1)

داعی اقتضایی یعنی داعی مشروط و معلق؛ و باید دانست که شروط فعلیتش چه چیزهایی است؟ غرض شارع از تکلیف [دعوت و] انبعاث و انزجار اقتضائی است به شرطی که اگر واصل شود و نفس عبد منقاد باشد انبعاث [و دعوت] فعلی میگردد. شارع در حق عاصی هم داعی انبعاث اقتضائی را دارد به گونه ای که اگر تکلیف به او برسد و منقاد باشد انبعاث فعلی گردد. انبعاث اقتضائی هم در حق عصاة وجود دارد هم در حق منقادین.

بنابراین غرض از تکلیف انبعاث [و دعوت] اقتضائی است و آن دعوت منحصر است به تکالیف واصله و نتیجه ضیق بودن انبعاث [و دعوت] اقتضائی آن است خطاب واصله «صل» با خطاب غیر واصله «ازل» که عبد به آن جاهل است با هم تنافی ندارند. غرض از «صل» آن است که وقتی به دست عبد رسید و منقاد بود او را به سوی عمل بخواند و غرض از «ازل» هم آن است که وقتی به دست عبد رسید و او منقاد بود به سوی عمل بخواند. «صل» به دست عبد رسیده و «ازل» نرسیده است. و چون «صل» به دستش رسیده دعوت اقتضائی در آن به فعلیت رسیده است و چون «ازل» به دست عبد نرسیده است انبعاث [و دعوت] اقتضائی ـ که غرض مولاست در مرحله دعوت اقتضائی مانده ـ به فعلیت نرسیده است در نتیجه امری که غرض فعلی دارد با امری که غرض فعلی ندارد تنافی و تصادم ندارند.

بین امری که دعوت میکند با امری که دعوت نمیکند تنافی وجود ندارد.

بیان دیگر در عدم تنافی

در عدم تنافی بیان دیگری وجود دارد که انسب به کلمات محقق نائینی است.

غرض شارع از تکلیف عبارت است از انبعاث اقتضایی به این معنا که اگر امر به دست عبد برسد و اگر نفس عبد منقاد باشد و ـ اضافه میکنیم ـ اگر عبد قادر بر انجام باشد.

مولا میگوید: امر میکنم به این انگیزه که وقتی امر به او برسد و منقاد باشد و قادر داشته باشد انجام دهد، قدرت در ناحیه داعی اضافه شده است. اقتضائی بودن داعی یعنی اگر امر واصل شد و عبد منقاد بود و قدرت داشت انبعاث [(دعوت)] فعلی می شود. بنابراین «صل» واصله معلومه با «ازل» مجهوله درگیری ندارد.

این بیان محکم تر از قبلی است. علاوه بر اینکه اهم واصل نشده است، قدرت هم مشکل دارد. طلب با این بیان که وصول و انقیاد و قدرت شرط انبعاث فعلی است تعلق گرفته است به حصه مقدوره، و «صل» واصل شده و اقتضا به فعلیت رسیده است و «ازل» واصل نشده و اقتضاء فعلی نشده و تزاحمی در بین نیست اولا به خاطر عدم وصول اهم و ثانیا به خاطر قدرت واحده. از ناحیه قدرت نمی شود هر دو حکم فعلی باشند و مولا به داعی اش رسیده باشد.

حال که «صل» مشکلی ندارد و «ازل» دو مشکل دارد کدامیک مرجح دارد؟ روشن است که تکلیف واصل ترجیح دارد چون با آنکه «ازل» اهم میباشد اما واصل نشده است. اکنون آن داعی از بین دو داعی باید به فعلیت برسد که حکم آن واصل شده است و عبد منقاد است و قادر بر انجام. اما «ازل» با آنکه اهم است و نفس عبد منقاد است و فی حد نفسه قدرت دارد اما با توجه به وحدت قدرت به ذهن میرسد که مولا از بین این دو «صل» ای را که واصل شده و را متعلق حکمش قرار داده است. در جایی که قدرت واحده است مساعد اعتبار آن است که تکلیفش را متوجه به واصل کند نه «ازل»ـی که واصل نشده با آنکه فی حد نفسه مقدور است.

مناقشه: غرض از تکلیف حسن احتیاط

غرض مولا از تکلیف عبارت است از انبعاث زمانی که تکلیف واصل شود و حسن احتیاط زمانی که تکلیف واصل نشود. تکلیف در حق جاهل هم فعلی است و برای همین است که میگویند احکام بین عالم و جاهل مشترک است.

وقتی غرض مولا انبعاث است زمانی که تکلیف واصل شود و حسن احتیاط است زمانی که واصل نشود، مشکل تزاحم و تنافی در فرض وصول یکی و عدم وصول یکی نیز وجود دارد. [الزام به انجام نماز با حسن انجام ازاله سازگار نیست.]

جواب: اثبات نشدن نتیجه با مقدمه مذکور

غرض مولا حسن احتیاط باشد کلیت ندارد، در پاره ای از موارد غرض مولا احتیاط است. فی الجملة مورد پذیرش است که غرض شارع از تکلیف انبعاث است اگر تکلیف واصل شود و حسن احتیاط است اگر تکلیف واصل نشود. حسن احتیاط در جایی غرض مولا است که احتیاط حسن عقلی داشته باشد مثلاً شک دارم شرب تتن حرام است یا نه! عقل میگوید حسن احتیاط غرض شارع است و احتیاط کن.

اما در جای که عقل احتیاط را مجاز نمی بیند احتیاط حسن ندارد، و محل کلام از آن موارد است. امر به مهم رسیده است اما ما به اهم جاهل هستیم عقل اینجا میگوید مهم را انجام بده. نکته علمی اش هم این است که در اینگونه موارد حسن احتیاط قابل ایصال به مکلف نیست، مولا نمتواند در واقع حکم داشته باشد به غرض اینکه عبد احتیاط کند. درست است که غرض از تکلیف انبعاث است در صورت وصول و حسن احتیاط است در صورت عدم وصول و شک در تکلیف ـ نه غفلت و جهل مرکب به تکلیف ـ اما در محل کلام عقل میگوید: واجب را بیاور و معنا ندارد بگوید عدلی را که در وجوبش شک داری را اتیان کن به خاطر حسن احتیاط و عدل معلوم الوجوب را رها کن.

همانطور که غرض بودن انبعاث ضیق است و در مواردی است که تکلیف واصل شود، غرض بودن حسن احتیاط هم ضیق است و در مواردی است که حسن احتیاط محقق باشد، رسیدن به هدف ممکن باشد، خلاف گفته عقل و عقلا نباشد.

بنابراین در مقام داعی امر «ازل» به فعلیت نمی رسد چون مجهول است و مقدور هم نیست، و عقلا قدرت را صرف در «صل» میکنند، غرض از «ازل» به فعلیت نمی رسد نه غرض انبعاث و نه غرض حسن احتیاط، وقتی غرض از تکلیف محقق نبود خود امر هم وجود ندارد. و زمانی که آن فعلیت نداشت امر «صل» بلامزاحم فعلیت دارد.

حاصل تنبیه

وصول شرط تزاحم است. و طبق همه مبنای تزاحم فقط در احکام واصله است و اگر هر دو واصل نشوند یا یکی واصل نشود تزاحمی وجود ندارد.

بحث در مرحله اولی تمام شد و تتمه ای ماند فردا ان شاء الله تتمه را ذکر کرده و ادامه کفایه را بحث میکنیم اینکه آخوند فرمود: «کجا تعارض به سند سرایت میکند و کجا نمیکند!»

1. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج‏1، ص: 415. « لأنّ المراد من البعث الحقيقي و التحريك الجدي، جعل ما يمكن أن يكون باعثا و داعيا و محرّكا و زاجرا و ناهيا». [↑](#footnote-ref-1)